



# شکنجہ مرگ آور به خاطر حسادت

رازگشایی از مرگ مرموز پسر ۱۱ ساله خاطره‌ای از یکی از کارآگاهان جنایی کرمان است

سال ۸۶ بود که گزارش مرگ پسری ۱۱ ساله در بیمارستانی در یکی از شهرستان‌های کرمان به ما اعلام شد. مامور بیمارستان ما جراح را به ما اعلام کرد. در گزارش مامور پلیس آمده بود: «لحظاتی قبل زن جوانی درحالی که پسر بچه‌ای را در آغوش داشت هراسان و نگران وارد اورژانس شد. زن جوان می‌گفت پسرک در حال بازی بوده که تعادلش را از دست داده و زمین خورده است، اما طبق نظر دکتر اورژانس امیر قبل از رسیدن به بیمارستان فوت کرده بود. باتوجه به آن که مرگ کودک ۱۱ ساله در میان بود و آثار کبودی روی بدنش وجود دارد به نظر مرگش مشکوک است.»

پزشکی قانونی شک ما را به یقین تبدیل کرد. پزشکی قانونی علت مرگ را اصابت جسمی سنگین به سر اعلام و همچنین آثار کبودی روی بدن را نیز تایید کرد.

## حسادت‌های زنانه

مدارکی که در دست داشتیم احتمال دست داشتن لیلا در مرگ امیر را مطرح می‌کرد. برای همین بار دیگر سراغ لیلا رفته و از او تحقیق کردیم. زن جوان بازهم منکر ماجرا بود. اما مدارک ما او را به حرف آورد و گفت: نمی‌خواستم او را بکشم. باور کنید قصدم قتل نبود. قبول دارم که بارها او را کتک زده‌ام و بچه خیلی اذیت شد، اما این که قصد قتل او را داشته باشم، دروغ است. من آدم حسودی هستم و از همه بیشتر به امیر حسودی‌ام می‌شد. همسر به او توجه می‌کرد و مراقبش بود. من نمی‌توانستم این مراقبت را ببینم. برایم سخت بود که ببینم همسر این قدر او را دوست دارد. همین مساله باعث شد تا کینه او را به دل بگیرم.

## يك حادثه تلخ

لیلا ادامه داد: حسادتی که در دل من بود باعث می‌شد تا کارهایی را که امیر می‌کرد طور دیگری برداشت کنم. دلم می‌خواست از او انتقام بگیرم. برای همین در ازای کوچک‌ترین اشتباهی او را به شدت تنبیه می‌کردم. کتک‌های وقت و بی‌وقت من ادامه داشت تا این که روز حادثه، امیر بشقابی را برداشت که ناگهان از دستش سر خورد و روی زمین افتاد. بشقاب شکست؛ واقعا شکستن بشقاب يك حادثه بود، اما من او را به باد کتک گرفتم و در همین گیر و دار بود که سرش را محکم به این آشپزخانه زدم. این آخرین لحظه‌ای بود که امیر نفس کشید و بعد از آن مثل يك سنگ روی زمین افتاد. چون واقعا قصد قتل او را نداشتم و می‌دانستم مجازات قتل چیست، همین نقشه را کشیدم تا خودم را از اتهام قتل تبرئه کنم.

با اعتراف نامادری جوان او به بازسازی صحنه قتل پرداخت. از آنجا که مادر امیر از او شکایت کرده بود، زن جوان راهی زندان شد.

راهی بیمارستان شدید، مادر کودک پشت درهای اورژانس گریان نشسته بود. سراغش رفتم، با دیدن ما از جایش بلند شد و شروع به صحبت کرد و گفت: من مادر امیر نیستم. چند سال قبل از همسر جدا شدم و با پدر امیر که او نیز از همسرش جدا شده بود ازدواج کردم. بعد از ازدواج من از امیر نگهداری می‌کردم حتی بعد از این که صاحب بچه شدم نیز امیر با بچه خودم فرقی برایم نداشت. داخل حیاط طناب بازی می‌کرد که تعادلش را از دست داد و با سر روی موزائیک‌های روی حیاط افتاد. دیدم صدایی از امیر نمی‌آید. خودم را به او رساندم، بیهوش شده بود، به سرعت آژانس گرفتم و او را به بیمارستان بردم، ولی دیر شده بود.

## شکایت از نامادری

با برملا شدن این موضوع، به مادر امیر مرگ پسرش را خبر دادیم و او مدعی بود پسرش به قتل رسیده و لیلا، نامادری امیر، واقعیت را نمی‌گوید.

باتوجه به شکایت مادر امیر و اظهار نظر پزشکی قانونی مبنی بر مشکوک بودن مرگ، بلافاصله به دستور بازپرس پرونده تحقیقات میدانی را آغاز کردیم و همسایه‌ها اطلاعاتی را در اختیار ما قرار دادند.

یکی از آنها گفت: امیر فقط ۱۱ سال داشت و طبیعتا شیطنت می‌کرد، اما بچه بدی نبود و آزارش به کسی نمی‌رسید. ولی از زمانی که لیلا پایش را به این خانه گذاشت، صدای داد و فریاد بچه بلند شد. لیلا سر هر موضوع کوچکی امیر را به باد کتک می‌گرفت. امیر هم جرات نداشت که واقعیت را به پدرش بگوید. یکی دیگر از همسایه‌ها گفت: من بارها رد کبودی روی دست و پاهای امیر دیده بودم. پسر کم که از همکلاسی‌های اوست، می‌گفت امیر از این که با نامادری اش زندگی می‌کند خیلی ناراحت است.

## نظریه پزشکی قانونی

در حالی که تحقیقات میدانی ما حکایت از آن داشت که نامادری سنگدل پسر ۱۱ ساله را بارها کتک زده است، نظریه

## بازگشت

## تغییر رفتار همسر ترکم داد

حدود ۱۱ سال مصرف‌کننده بودم. حشیش مواد اصلی‌ام بود، ولی همراه با آن شیر و تریاک هم مصرف می‌کردم. از سن خیلی کم، مصرف اول با چند پک سیگار شروع شد و بعد به مواد مخدر کشیده شد. اوایل مصرف زیاد نبود، اما به مرور دوز مصرف بالاتر رفت تا جایی که هر روز مواد مخدر می‌کشیدم یا می‌خوردم. همسر متوجه اعتیاد شده بود، اما زورش به من نمی‌رسید. به شدت بدبین و عصبی شده بودم. به همه حتی زنم تهمت خیانت می‌زدم. نسبت به کار و زندگی بی‌خیال شده بودم. در همین گیرودار، خداوند دو پسر دو قلو به من عطا کرد. دلم می‌خواست از مواد دست بکشم، اما اعتیاد آن قدر زورش زیاد بود که نمی‌توانستم.

به خودم در آینه نگاه می‌کردم و می‌گفتم بی‌وجود تو غیرت نداری، وجدان نداری. زن و بچه‌ات چه گناهی کرده اند که باید پای موادت بسوزند. به خودم فحش می‌دادم تا بلکه آرام شوم، اما نمی‌شد. يك بار به خیال خودم ترك كردم، اما دوباره شروع کردم. به قول يك بنده خدایی که می‌گفت ترك كردن كاری ندارد، من تا حالا هزار بار ترك کرده‌ام، حالا کایت من بود.

همسر درك نمی‌کرد که به خاطر اعتیادم يك بیمار روحی هستم نه جسمی. در شرایطی که به حمایت همسر نیاز داشتم، او دائما با من بگو و مگو می‌کرد. يك روز با او صحبت کردم و با این که خیلی برایم سخت بود، اما به همسر گفتم که به حمایت و توجه و عشق او نیاز دارم. به او گفتم که من نمی‌خواهم پر خاش کنم و تو و پسرانم را آزار دهم، اما از شر مواد نمی‌توانم خلاص شوم.

همسر تصور می‌کرد با اعتیاد چند ساله‌ای که دارم، دیگر قادر به ترك نیستم. امثال من فقط به قرص و دارو نیاز نداریم، لازم است از نظر روحی هم حمایت شویم. اگر در طول مدت درمان، حمایت نباشد، با به وجود آمدن کوچک‌ترین ناراحتی، آدم معتاد دوباره به سمت مواد می‌رود. من همین طور بودم. مدتی به کمپ می‌رفتم، ترك می‌کردم، اما وقتی بی‌محلی‌های زنم را می‌دیدم، برای پر کردن حس خلأ و ناراحتی‌ام به مواد پناه می‌آوردم. بعد از این که با هم صحبت کردیم، گریه کرد و گفت که قصد جدایی داشته، اما به خاطر فرزندانمان سعی کرده مرا نادیده بگیرد و از طلاق صرف نظر کرده است.

خانم‌های محترم، اگر دیدید همسرتان خودش تصمیم گرفته است مواد مخدر را ترك کند، خواهش می‌کنم فقط و فقط به او محبت کنید و به خواسته‌هایش احترام بگذارید. طوری رفتار کنید که حس غیرت و مردانگی در وجودش زنده شود. همسر وقتی دید من هم رفتارم تغییر کرده است و می‌خواهم زندگی سالمی داشته باشم، رفتارش با من عوض شد. دیگر تحقیر نمی‌کرد و به من احترام می‌گذاشت، جرو بحث نمی‌کرد، تا جایی که می‌توانست به حرف‌هایم هر چند بی‌ربط گوش می‌داد. دو ماه چنین شرایطی داشتیم و بعد به کمک انجمن معتادان گمنام و همسرم توانستم اعتیاد را کنار بگذارم.

به امید این که هیچ معتادی دیگر وجود نداشته باشد.